

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## خلوص نیت

نیت نمازگزار و به‌طور کلی، نیت هر عبادت‌گر، باید خالص باشد. حقیقت اخلاص این است که تصمیم فرد در به‌جا آوردن عبادت، از شائبه‌ی غیر خدا مُبراً باشد. نیت خالص به معنای کامل کلمه، نیت کسی است که غیر خدا نمی‌بیند؛ از دیدن غیر خدا، چه خودش، چه دیگران، به‌کلی رها شده است؛ در اعمال ظاهری، باطنی، قلبی و قالبی‌اش، غیر خدایی نمی‌بیند. وقتی غیر خدا ندید، به‌طور طبیعی انگیزه‌اش فقط خدایی می‌شود. اخلاص نتیجه‌ی این است که شخص غیر خدا، نه خودش و نه چیزهای دیگر را نبیند. کمال یا اوج قلّه‌ی اخلاص این است که انسان به‌طور مطلق غیر خدا (ماسوی الله) را ترک کند. بر خود و اینیت و آنانیت خود نیز پاگذارد؛ هر چه غیر است را محو کند و فقط خدا بماند. این اوج اخلاص است. وقتی به مراتب اخلاص اشاره کنیم، این بحث کمی بیشتر روشن می‌شود. خدای متعال در قرآن فرمود: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»<sup>۱</sup> آگاه باشید که دین خالص فقط برای خداست. دین یا به معنای اعتقادات است؛ یا به معنای عبادت؛ و آیه هر دو معنا را می‌تواند داشته باشد. خدا فقط دین خالص و عبادت خالص را قبول می‌کند. احادیث قدسی متعددی وجود دارد از این قبیل که خدای متعال می‌فرماید:

---

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳.

«أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ»<sup>۲</sup> من بهترین شریکم. هرکس در عملی که انجام می‌دهد، دیگری را با من شریک کند، من کل آن عمل را به آن شریک واگذار می‌کنم و خودم هیچ سهمی نمی‌خواهم. خدا جز خالص قبول نمی‌کند. ناخالص را نمی‌پذیرد. هر نوع لذت و بهره‌مندی، چه بهره‌مندی نفسانی و چه شیطانی، در دین یا عبادت انسان باشد؛ خالص نیست. یعنی من این کار را انجام دهم؛ هم به خاطر منفعتی که برای من دارد؛ هم به خاطر رضای خدا یا اطاعت فرمان خدا. در این عبادت، خودم را با خدا شریک کرده‌ام. این خالص نیست و خدا فقط عمل خالص را قبول می‌کند. فرمود: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»؛ اگر می‌خواهی خدا عملت را قبول کند، باید خالص باشد؛ اگر ناخالص است خدا نمی‌پذیرد و مقبول درگاه الهی نیست. ممکن است عبادت تو، از نظر صورت ظاهری، صحیح باشد و از تو إسقاط تکلیف کند؛ اما مقبولیت عبادت، غیر از صحت آن است. صحت عبادت فقط سبب می‌شود شخص، متمرد، سرکش و نافرمان شناخته نشود و فردای قیامت او را مجازات نکنند. اما مقبولیت عبادت موجب رشد دهندگی، سازندگی و تعالی بخشی عبادت است و عبادتی که نیت خالص در آن نباشد، مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود و سازندگی و تعالی بخشی نخواهد داشت. بنابراین هر چیز که در انگیزه‌اش شائبه‌ای از غیر خدا وجود دارد، خودم یا دیگری، خالص نیست و از حدود دین خارج است؛ چون دین واقعی دین خالص است؛ «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ».

قرآن به طور خاص، راجع به عبادت فرمود: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۳</sup>

۲. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۳.

۳. سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۵.

فرمان داده نشدند مگر این که خدا را در حالی عبادت کنند که دینشان خالص است. عبادت بدون خلوص عبادت نیست؛ اطاعت فرمان خدا نیست؛ خدا به عبادت خالصانه فرمان داده است. خدا به عبادت ناخالص فرمان نداده است؛ لذا نزد خدا هم پذیرفتنی نیست. اگر من در عبادتم به دنبال انتفاعی برای خود هستم؛ عبادتم خالص نیست. خصوصاً انتفاع‌های دنیوی؛ مثل این که نماز بخوانم برای این که بین مردم محبوبیت و شهرت پیدا کنم و مورد اعتماد و احترام آنها قرار گیرم؛ یا از جانب مردم منافی متوجه من شود؛ مثل این که خدای ناکرده به خاطر شهرتی که در اثر نماز خواندنم بین مردم پیدا کردم، منصب، مقام یا پولی به من دهند. اینها که بدیهی البطلان است.

یک وقت برای خدا نماز می‌خوانم؛ مُنتها برای این که خدا به کسی که نماز می‌خواند، در دنیا پاداش می‌دهد؛ مثلاً عمر با برکت، رزق وسیع یا امثال اینها می‌دهد؛ این هم عبادت دنیایی است. قرآن فرمود: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا»؛ کسی که کشت و محصول دنیوی می‌خواهد، دنیا را به او می‌دهیم. اگر در هر کار که خواست انجام دهد، انگیزه‌اش رسیدن به دنیا باشد، دنیا را به او می‌دهیم؛ «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»<sup>۴</sup>؛ اما در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارد. نماز خواندی که عمرت پُربرکت باشد، عمر پُربرکت به تو می‌دهیم؛ نماز خواندی که رزقت وسیع باشد، رزق تو را وسیع می‌کنیم؛ نماز خواندی که حاجات دنیویات برآورده شود، حاجات دنیویات را برآورده می‌کنیم؛ اما در آخرت چشم‌داشتی نداشته باش برای اینکه سود، ثمره و بهره‌ای از این عمل به تو برسد. منسوب به پیامبر اکرم ۶ است؛ فرمودند: «إِنَّمَا

---

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۰.

لِكُلِّ امْرَأَةٍ مَا نَوَى؛<sup>۱</sup> هر کس نتیجه‌ی نیت خودش را دریافت می‌کند. به هر قصد و هدف و منظور، کاری را انجام داده است؛ همان قصد و هدف و منظورش محقق می‌شود. بعد راجع به هجرت مثال زدند؛ «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول او باشد؛ یعنی هجرت خالصانه؛ «فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ او واقعاً در راه خدا و رسولش هجرت کرده است؛ «وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»<sup>۵</sup> اما اگر کسی حتی همراه با پیغمبر ۶ به راه افتاد و از مکه به مدینه آمد؛ اما قصدش چیزهای دیگری بود؛ مثل این که در مکه کاسبی خوبی نداریم، می‌گویند شرایط مدینه بهتر است؛ امیدواریم در آنجا کسب خوبی دائر کنیم. یا مکه کوهستان و سنگلاخ است؛ به مدینه می‌رویم که زمین‌های کشاورزی بهتری دارد؛ کشت و زرعی راه می‌اندازیم؛ یا به آنجا می‌رویم که پیغمبر ۶ به ما یک مقام و منصب حکومتی دهند؛ یا این که خانم‌های مدینه بیشتر اهل زندگی‌اند؛ به آنجا می‌رویم تا یک همسر خوب نصیبمان شود؛ این شخص در صورت ظاهر با پیغمبر از مکه به مدینه مهاجرت کرده است؛ اما در واقع یک قصد و نیت دنیوی دارد؛ او به سوی خدا و رسول هجرت نکرده است؛ هجرت او به سوی همان چیزی است که برای آن هجرت کرده است. یعنی پول و درآمد بیشتری که برای آن هجرت کرده است؛ یا همسر زیباتر و سازگارتری که به خاطر آن هجرت کرده است؛ لذا هجرتش را به پای خدا ننویسد. او فقط به صورت ظاهر با پیامبر همراه بوده است.

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱.

ماجرای قَتیل الحِمَار را قبلاً هم برایتان گفته‌ام که شخصی در جنگ کشته شد؛ به پیغمبر<sup>۶</sup> عرض کردند فلانی شهید شد؛ حضرت فرمودند چه شهیدی؟ او به مرکبی که یکی از سربازان سپاه دشمن سوار آن بود، چشم داشت. با خود گفت وقتی فرمان جنگ صادر شد، به او حمله می‌کنم و او را می‌کشم؛ اُلأغی را که سوار است، به غنیمت می‌گیرم. وقتی فرمان حمله صادر شد، به سمت او رفت. دست بر قضا آن فرد مشرک او را کشت. حضرت فرمودند او قَتیلُ الحِمَار است؛ در راه اُلأغ کشته شده‌است؛ نه در راه خدا. درست است که در جنگ بین سپاه اسلام و سپاه کفر و به دست یک کافر کشته شد؛ اما انگیزه‌ی او در این جنگ اطاعت فرمان خدا، جلب رضایت الهی و انجام وظیفه‌ی دینی نبود؛ انگیزه‌اش دست‌یابی به آن مرکب بود و در راه آن نیز کشته شد.<sup>۷</sup>

قرآن کریم فرمود: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۸</sup> هر کس از خانه‌ی خود خارج شود و در این کار، قصدش مهاجرت کردن به سوی خدا و رسولش باشد؛ اما در بین راه مرگ گریبان او را بگیرد و از دنیا برود و نتواند به مقصد برسد؛ اجرش بر عهده‌ی خداست. یعنی خدا اجر و پاداش مهاجری که به مقصد رسیده است را به آن فرد می‌دهد؛ ولو به صورت ظاهر، موفق نشده است به مقصد برسد. این آیه یک معنای ظاهری دارد که همین هجرت ظاهری است که از خانه‌اش در شهر مکه بیرون آمد و به مدینه رسید، مهاجر شد. یا از هر شهر و دیار دیگری، به سوی سرزمین اسلامی هجرت کرد؛ چون

۶. فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۰۴ و نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۸۹.

۷. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۰.

هجرت یکی از وظایف مؤمن است. در فصل مسیر و مقصد نهایی سلوک، در کتاب «شراب طهور»<sup>۸</sup>، سه مرتبه‌ی اصغر و اکبر و اعظم را آورده‌ایم که در هر یک از آنها اسلام و ایمان و هجرت و جهاد بود. پس هجرت صغری<sup>۱</sup>، کبری<sup>۱</sup> و عظمی<sup>۱</sup> داریم. هجرت صغری<sup>۱</sup> سفر کردن از دارُ الکُفر به سوی دارُالایمان است. یعنی شما در یک کشور و سرزمینی زندگی می‌کنید که حکومت در دست کُفّار است و برای انجام وظایف دینی‌تان آزادی عمل ندارید؛ مثلاً می‌گویند قانون این کشور غربی این است که می‌خواهی بیایی سرکار، باید حجابت را برداری؛ اگر می‌خواهی بروی دانشگاه تحصیل کنی، با چادر و مقنعه و روسری اجازه‌ی ورود نداری؛ در صورت مراعات حجاب اسلامی، از مدرسه، دانشگاه و جاهای دیگر بیرون می‌کنیم. اگر کسی در سرزمین کُفّار زندگی می‌کند و به دلیل مقررات و شرایط و فرهنگ و فشارهای آن جامعه، امکان انجام وظایف دینی‌اش وجود ندارد، بر او واجب است از دارالکفر به دارالایمان هجرت کند؛ یعنی به سرزمینی برود که جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی دارد و می‌تواند با آزادی عمل، وظایف دینی‌اش را انجام دهد. این هجرت صغری<sup>۱</sup> است. اما این آیه می‌تواند معانی عمیق‌تری هم داشته باشد؛ «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ»؛ کسی که از خانه‌ی خودش بیرون بیاید. این بیت، یک‌وقت خانه‌ی گلی، بتنی، آهنی و آجری است؛ یک‌وقت بیتِ نفس است؛ این تاریک‌خانه‌ی ظلمانی نفسِ آماره‌ی انسان است. کسی که از خانه‌ی نفس خودش بیرون بیاید و قصدش خدا و رسول او باشد؛<sup>۹</sup> اگر در بین راه مُوت به سراغش بیاید؛ اجرش بر عهده‌ی

---

۸. ن. ک. به: مهدی طبیب، شراب طهور، ص ۴۳ تا ۴۵.

۹. رسول‌خدا در عرض خدا نیست؛ رسول‌خدا در کنار خدا مقام استقلالی ندارد. مقام رسول‌خدا مقام تبّعی است، چه در تکوین و چه در تشریح. هجرت به سوی رسول‌خدا هم در واقع هجرت به سوی خداست؛ گما این که اطاعت از رسول‌خدا، اطاعت از خداست. قرآن فرمود «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (سورده‌ی نساء، آیه‌ی ۸۰) کسی که از رسول اطاعت می‌کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است. پس این که خدا و رسول هم گفته می‌شود به خاطر

خداست. از این آیه استفاده‌های متنوعی در بحث‌های سیر و سلوکی کرده‌ایم. سالکی که صادقانه عزمش را جزم کند برای این که سلوک کند؛ اما قبل از رسیدن به مقصد نهایی و کمال، مرگ به سراغش بیاید، ضرر نکرده است؛ چنین شخصی بقیه‌ی سیرش در عالم برزخ طی می‌شود و فردای قیامت به صورت یک انسان کامل محشور می‌شود. این یکی از معانی و برداشت‌هایی است که در بُعد سلوک عرفانی از این آیه می‌شود کرد.

این آیه می‌گوید: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ هر کس، چه از خانه‌ی گلین خودش، چه از خانه‌ی نفس خودش، بیرون بیاید؛ مُنتها باید «مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» باشد. پس اگر سالک دنبال چیزی برای خودش است، «مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» نیست؛ حتی اگر به دنبال رسیدن به قُرب خدا باشد. این حرف را در فضای آموزه‌های عرفانی می‌شود گفت. در فضای آموزه‌های فقهی این حرف غلط است. یعنی باید قُربَةً إِلَى اللَّهِ عِبَادت کند؛ اما وقتی با آن دید باریک و ظریف عرفانی نگاه می‌کنید، عبادت قُربَةً إِلَى اللَّهِ هم در عمل، برای خدا شریک قائل شدن است؛ یعنی فقط به قصد اطاعت خدا نیست؛ به قصد این است که از رهگذر این عبادت خودم به خدا نزدیک شوم؛ پس چیزی برای خودت کاسبی می‌کنی. سلوک او نیز سلوکِ إِلَى اللَّهِ نیست؛ آن دینِ خالصی نیست که فرمود: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»؛ یعنی باید فقط برای خدا باشد. این که بخواهد علاوه بر اطاعت از خدا، خودش هم به قُرب خدا برسد،

---

این که وجه تَعَبُّنِ اطاعت از خدا در قالب اطاعت از رسول است، وجه لا تَعَبُّنَّش در واژه‌ی الله است.

یعنی می‌خواهد برای خودش هم چیزی کاسبی کند. به تعبیری چنین آدمی اصلاً سالک نیست؛ سالک یعنی کسی که راه طی می‌کند. مسافر کسی است که از خانه و شهرش بیرون آمده است و در جاده به سمت یک مقصد می‌رود؛ اما کسی که در خانه‌ی خود دائم از اتاقی به اتاق دیگر می‌رود، مسافر نیست. کسی که دنبال کاسبی (حتی کاسبی معنوی) برای خودش است، اصلاً مهاجر و مسافر نیست. او در بیت نفس خودش از این اتاق به آن اتاق می‌رود. او فی الواقع سالکِ إلی الله و سائرِ إلی الله نیست. مثل این که اگر داخل شهر تهران، از این طرف به آن طرف شهر بروید؛ کسی به شما مسافر نمی‌گوید؛ وقتی به شما مسافر می‌گویند که شهر تهران را ترک کنید؛ در جاده، به سمت شهر دیگری حرکت کنید؛ آن وقت می‌گویند مسافرید. وقتی حدود شهرتان دیده نشد؛ صدای اذان شهرتان نرسید و دیوارها و ساختمان‌های شهر هم دیده نشد، آن موقع به شما مسافر اطلاق می‌شود و باید به احکام فقهی مسافر عمل کنید؛ نمازتان را می‌توانید شکسته بخوانید؛ روزه نگیرید و امثال اینها. همین‌طور کسی که در بیت نفس خودش، برای دستیابی به یک منفعت شخصی از رهگذر عبادت، ولو منفعت معنوی، عبادت می‌کند، او هم فی الواقع در اتاق‌های نفس خودش از این اتاق به آن اتاق می‌رود؛ او سالکِ إلی الله نیست. او هنوز از بیتِ نفس خودش بیرون نرفته است؛ او به دنبال منافی برای نفس خودش است؛ ولو منافع معنوی و اخروی. البته این حرف‌ها خیلی بزرگ است؛ شاید اصلاً از من و شما انتظار نباشد؛ شاید غیر از کَمَل اولیای خدا، اصلاً از کسی برنیاید. در ابتدای راه، سلوک همه‌ی سالکان از نفس به نفس است؛ یعنی در همین اتاق‌های خانه‌ی خودشان جابه‌جا می‌شوند؛ اول امر این‌طور است. این‌طور نیست که از آغاز راه، کسی بتواند مهاجر به این معنایی که گفتم باشد. تا نفسی برای فرد باقی مانده است، این خلوص حاصل نمی‌شود. تا خیلی جاها



این نفس باقی است؛ مُنتها لطیف و ظریف می‌شود؛ با ظرافت کار می‌کند؛ اما کار می‌کند. شخص اهل شهود باطنی شده است؛ اهل کرامات شده است؛ اهل خیلی چیزهای خارق العاده شده است؛ اما هنوز نفس در وجودش بازیگری می‌کند. تا خیلی جاها نفس وجود دارد؛ تا این‌که به مدد الهی و دستگیری خوبان خدا، انسان بتواند عبور کند و از نفس خلاص شود. خیلی راه باید طی کرد تا به معنای واقعی و دقیق کلمه، مسافر و سالک شد.

هجرت و عبادت خالصانه برای خدا، نماز خواندن خالصانه برای خدا، همان سلامت است. شاید یکی از تأویلات سوره‌ی قدر هم همین باشد؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»<sup>۱۱</sup> این لَیْلَةُ الْقَدْرِ که شب و ظُلْمانی است، همان بیت نفس است. این بیت نفس و این شب را باید طی کرد. وقتی این شب را طی کرد، به روز می‌رسد. یعنی در سیر خودش از لَیْلَةُ الْقَدْرِ به یَوْمُ الْقِيَامَةِ سردرمی‌آورد. انسانی که در این سیر خالص باشد، سلام است؛ سلام یعنی سلامت؛ از هر شائبه‌ی غیر خدایی سالم است؛ لذا «سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ»<sup>۱۲</sup> کَمَلِ اولیای خدا به این سلامت راه دارند؛ حُجَّتِ اعظم خدا مِصْدَاقِ تَامِ این سلامت برای عبور از لَیْلَةُ الْقَدْرِ و سردرآوردن از یَوْمُ الْقِيَامَةِ است. این‌که وجود انسان در سفری که از لیله‌ی ظلمانی نفس خود به سوی یوم القیامة طی می‌کند، از همه‌ی تَصَرُّفَاتِ نَفْسَانِی و شیطنانی مصون باشد؛ همان مقام سلام و سلامت است. یوم القیامة

---

۱۱. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۱۲. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۵.

چیست؟ «بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱۳</sup>؛ «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱۴</sup> روز تَجَلَّى حق به تمام معناست؛ روز ظهور مالکیت حق است؛ یَوْمُ الْقِيَامَةِ روز ظهور خداست. کسی که از این لَيْلَةُ الْقَدْرِ حرکت کند تا سر از یَوْمُ الْقِيَامَةِ در بیاورد؛ اگر در این سیر به معنای تمام کلمه خالص باشد، مصداق «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» است. سالکی که از لَيْلَةُ الْقَدْرِ نفس خود، از ظلمت شب نفسانی خود، برای رسیدن به روز روشن قیامت سفر می‌کند؛ اگر انگیزه‌های غیر خدایی در او نباشد؛ این سفر را خالصانه طی کند؛ آن وقت «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»<sup>۱۵</sup> بر چنین سالکی ملائکه و روح نازل می‌شوند.

علامت اخلاص این است که کسی که در اعمالش به اخلاص و سلامت در انگیزه و عزم و نیت برسد، در برابر شیطان آسیب‌ناپذیر و رویین تن می‌شود؛ شیطان هیچ نقطه‌ی نفوذی در وجود او نخواهد داشت. خود شیطان هم اعتراف کرده است؛ همان روز اولی که خدا او را طرد کرد و فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ؛ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۱۶</sup> از بهشت و جوار من بیرون رو که هرآینه تو مطرودی و لعنت من تا روز قیامت بر تو باد. شیطان همان‌روز از خدا مهلت خواست و گفت: «أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»<sup>۱۷</sup> تا روز قیامت به من مهلت بده؛ اما خدا تا

۱۳. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۸.

۱۴. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

۱۵. سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۴.

۱۶. سوره‌ی ص، آیه‌های ۷۷ و ۷۸.

۱۷. همان: آیه‌ی ۷۹.

روز قیامت به او مهلت نداد؛ فرمود: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ؛ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»<sup>۱۸</sup> تا روز و وقت معین، به تو مهلت داده شد. تا روز قیامت نیست؛ قبل از قیامت، شیطان در همین عالم از بین می‌رود. بعد وقت از این که از خدا این عمر طولانی را گرفت؛ به عزت خدا قسم خورد؛ «لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۱۹</sup> همه‌ی بنی‌آدم را اغوا می‌کنم؛ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۲۰</sup> جز بنده‌هایی که وجودشان از غیر خدا خالص است، که آنها را نمی‌توانم اغوا کنم. خدا هم به او فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»<sup>۲۱</sup> کسانی که عبد تمام‌عیار من هستند؛ «عِبَادِي» اند؛ تو به آنها تسلطی نداری. یکی از علائمی که از طریق آن می‌شود فهمید فردی به مرتبه‌ی خلوص رسیده است؛ این است که وسوسه‌های شیطان در آن شخص کارگر نیست؛ شیطان نمی‌تواند او را اغوا کند؛ نمی‌تواند واقعیت‌ها را واژگونه به او جلوه دهد؛ نمی‌تواند انگیزه‌های حیوانی را بر اعمال او حاکم کند و با نیت‌های شیطانی او را به کار وادارد؛ تیغ شیطان در مورد چنین فردی نمی‌برد. این همان مقام عصمت است. منتها هر سالک در آغاز راه یقیناً به این خلوص دست ندارد و لذا سالک هم ممکن است مورد تعرضات و تصرفات شیطانی واقع شود؛ خطا و خلافی کند و گناهی از او سر بزند. آن خلوص و سلامت، برای مرتبه‌ی کَمَلِ اولیای خداست که نه تنها انگیزه‌اشان در عمل فقط خداست؛ وجودشان فقط پر از خداست؛ هیچ چیز غیر خدا در وجود آنها نیست؛ مخلص‌اند؛ یعنی وجودشان خالص است؛ نه این‌که فقط انگیزه‌ی

۱۸. همان: آیات ۸۰ و ۸۱.

۱۹. همان: آیه‌ی ۸۲.

۲۰. همان: آیه‌ی ۸۳.

۲۱. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۲.

رفتارشان خالص است؛ غیر خدا در وجودشان نیست. چنین فردی از شرّ نفس رها شده است؛ به حقیقت توحید راه پیدا کرده است و غیر خدایی در وجود او نیست. چون زور شیطان به خدا نمی‌رسد؛ لذا زورش به او هم نمی‌رسد. همان‌طور که علی‌رغم این که آتش بدن انسان را می‌سوزاند؛ اما وقتی کسی ابراهیم خلیل<sup>۷</sup> شد و غیر خدا در وجودش نبود؛ او را میان آتش می‌اندازند؛ اما آتش او را نمی‌سوزاند؛ چون آتش خدا را نمی‌سوزاند. ابراهیم<sup>۷</sup> ذره‌ای اینت و اینانیت ندارد؛ وجودش برای خدا خالص شده است؛ لذا آتش بدنش را نمی‌سوزاند.

در حدیث نبوی داریم: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۲۲</sup> کسی که چهل روز وجودش را برای خدا خالص کند، چشمه‌های معارف و حکمت از قلب او بر زبانش جاری می‌شود. بدون این که پیش استادی زانو بزند؛ بدون این که در مرکز تحقیقاتی به تحقیقات مشغول باشد؛ بدون این که در کتابخانه کتابی ورق بزند؛ چشمه‌های حکمت و معرفت از قلب او به زبانش جاری می‌شود. این «أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا». همان خالص بودن وجود خود شخص است. خالص بودن فقط خالص بودن در فعل نیست که انگیزه‌ی عملش فقط خدایی باشد؛ کسی که به‌راستی چهل روز غیر خدا در وجودش نباشد، چشمه‌های معرفت و حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

۲۲. شعیری، جامع الاخبار، ص ۹۴.

